

بیگما

شماره مسلسل ۳۲۲

سال بیست و هشتم

تیر ماه ۱۳۵۴

شماره چهارم

هنگامه هماون

در این چند گاه سخن ها در پیرامون فردوسی و شاهنامه اوست گویا مقرر است که در ماه آینده جشنی با شکوه (که جشنواره طوس نامیده اند) در مشهد فردوسی برپا شود. به همین مناسبت از هم اکنون نام فردوسی و شاهنامه در تلویزیون و رادیو و جراید و مجلات تکرار می شود.

اطلاعی جهانی ندارم ، ولی با توجه به اقوال بزرگان و تصویری نزدیک به - یقین ظاهراً هیچ ملتی در جهان کتابی عظیم که فر و شکوه نژادی و باستانی خود را با اشعاری لطیف و سخنی سخته بیاراید و بگوید ؛ ندارد ، یعنی کتابی که با شاهنامه فردوسی برابری کردن تواند .

فردوسی ، ایران و مردم ایران را ازسرافکنندگی و مغلوبیت رهایی بخشیده و کیهان مداری و داد گستری و ادب پروری شاهنشاهان را با بهترین جامه جلوه داده ، هر چه در تجلیل و تعظیم این بزرگ مرد کرده و گفته شود اساس و بنیان کشور استوارتر می گردد و ملت ایران در باره خودش عقیدتی و ایمانی تمام تر

پیدا می‌کند، داین وظیفه همگان است. اما شهریاران ایران وظیفه‌ای بیش دارند که این نامه به نام آنان است و هم چنین طبقات دیگر از وزیران و بزرگان و سخن‌سنجان و عارفان و حکیمان.

درست است که سرزمین وسیع ایران عارفان و شاعران و حکیمان و دانشمندی نامور در دامان خود پرورده است، و هیچگاه در مقام مقایسه و سنجش مقام آنان نباید بود که همه در مرتبه ادب و فرهنگ و معرفت و حکمت در یک صف قرار دارند، اما نباید نهدفت که فردوسی را در این صف مقامی خاص است.

عشق و دلبستگی کارها می‌کند که می‌توان نمونه‌ها از آن یاد کرد اما عشقی مقدس بدین استواری در تاریخ بشریت بی‌مانند است که دهقانی همه کارهای خود را رها کند و جوانی را به پیروی رساند، املاک و علاقه خود را به تباهی کشاند و با فقر و مسکنت پنجه درافکند و در کلبه‌ای نیمه تاریک از اندیشه و فکر روشن جهانی را منور سازد. توفیقی است آسمانی که خداوند تعالی به افرادی برگزیده که فروتر از پیامبران نیستند ارزانی می‌دارد.

شاهنامه فردوسی تنها سرگذشت شهریاران نیست، کتابی است مشتمل بر انواع فرهنگ و خوی، در فضایل مردمی و انسانی از بزم و رزم و پند و عبرت و یزدان پرستی و وطن دوستی و شرم و آهستگی و عشق و عفت و جهانگیری و جهاننداری و ستایش و نکوهش و کله و شکایت و امثال آن، هم چنین گفت و گوی از زنها و مردهائی با نام‌های خاص و صفات و اخلاقی خاص که در هر موضوعی از آن باید بحث‌ها و کنجکاوی‌ها کرد و هنر شاعر را در آن زمینه نمود. هر چند این کاری است بسیار دشوار؛ ولی خواه به دلخواه یا به نادلخواه، و خواه تمام و کمال و خواه ناقص و ناجور بیان شود وظیفه‌ای است که باید تمهید کرد.

در شاهنامه میدان‌هایی از رزم تصویر شده که همه در اوج هنرمندی و شکوه است یکی از آن صحنه‌ها و شاید از مهم‌تر آنها هنگامه همان است که خواننده را به شگفتی درمی‌افکند و ایرانی نژاد را غرور و سرافرازی می‌بخشد.

اینک خلاصه ای از آن به زبانی ساده از شاهنامه نقل می شود اما منظور اصلی انتخاب اشعاری از شاهنامه است مگر دانش جویان عزیز را مدخلی باشد که متن اصلی را از شاهنامه بخوانند و ادب آموزند و به خواندن و دریافتن لطف سخن خوی گیرند .

کیخسرو از آن پس که بر تخت شهرباری نشست . طوس نوذر را به کین خواهی پدرش سیاوش با سپاهی گران به توران زمین فرستاد و اندر زها داد و راهنمایی ها فرمود . طوس چون سرداری تندخوی و نا آرام بود به فرمان شاه کار نکرد .

که تیزی نه کار سپهبد بود سپهبد که تیزی کند بد بود (۱)

طوس در این سفر جنگی فرود برادر کیخسرو از دختر پیران ویسه را در کلات تباہ کرد و در رزمگاه نیز شکست یافت . کیخسرو او را بازخواست و بر وی خشم آورد و سخت سرزنش کرد .

به فرمان شاه دیگر بار سپاهی گرد شد ، و چون رستم آمرزش طوس را از شهریار خواست ، کیخسرو او را بخشود و دیگر بار سپهبدی و سالاری را به طوس بخشید و به توران زمین فرستاد .

چو خورشید بر زد سنان از نشیب شتاب آمد از رفتن اندر وریب (۲)

بدرید پیروزه پیراهنش (۳) جامع علوم پدید آمد آن لعل رخشان تنش

سپهبد (۴) بیامد به نزدیک شاه ابا کیو و گردان ایران سپاه

توضیحات و اشارات پاورقی برای دانشجویان پژوهنده مبتدی است
 نه برای دانش جویانی که به درجات کمال نائل شده اند .

۱- به فتح « ب » ، همچنین در کلماتی هاتند چون: موبد - هیربد - کهبد - باربد پهلبد ، این بیت مخصوصاً یاد شده که میزانی باشد برای تلفظ درست . ۲- اشعه خورشید از فرود زمین بر آمد و با پیمودن خطی متمایل به کژی (وریب = اریب) به رفتن شتاب گرفت . طلوع آفتاب در بامدادان . بعضی از فرهنگه نویسان این کلمه را عربی دانسته اند (مورب) و اشتباه است لغتی است فارسی اصیل . ۳- کنایه است از آسمان نیلگون ۴ - مقصود طوس است .

بسی آفرین خواند بر شهریار
 منم دل پر از غم ز کردار خویش
 همان نیز جانم پر از شرم شاه
 اگر شاه خشنود گردد ز من
 شوم کین این ننگ باز آورم
 سر پست را بر فراز آورم ...

طوس با پهلوانان ایران: گودرز، کیو، بیژن، کرکین، خرداد برزین،
 زنگه شاوران و دیگر دلیران (۲) به توران روی نهاد. چون به رود «شهد»
 رسید، پیران ویسه، سپه سالار سپاه توران آگاه شد و چون درآشتی بسته ماند،
 رزمی گران در پیوست.

دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه
 چنان شد ز گرد سپاه آفتاب
 درخشیدن تیغ و ژوپین و خشت
 سر سروران زیر گرز گران
 زمین گفتی از خون میستان شده است (۴)
 ز نیزه هوا چون نیستان شده است

در این رزم نیز طوس شکسته شد و بسیاری از دلیران ایران کشته شدند.
 در آن بیابان کوهی به نام «هماد» بود، ایرانیان ناگزیر بدان کوه پناه جستند
 و از کیخسرو یاری خواستند، و کیخسرو از رستم خواستار آمد که به یاری
 طوس شتابد.

ادب کیخسرو را در خواستش، و ادب رستم را در پذیرفتن از زبان فردوسی

- ۱- نوشته: شاد، جاوید. ۲- درباره پهلوانان و پادشاهان و کسانی که در شاهنامه
 از آنان نام است، و خصوصیات اخلاقی و گفتار و کردار هر يك، کتابی خاص تألیف و
 تنظیم شده که امیداست سال دیگر انتشار یابد. ۳- متن انتخاب شده از
 نسخه مهل است، و در بعضی از نسخه‌ها مصراع دوم: که آتش بر آمد ز دریای آب.
 ۴- ز خون رود گفتی... و متن از نسخه مهل مناسب تر است که در مصراع اول
 «زمین» است و در مصراع دوم «هوا» و به زبان فردوسی نزدیک.

بشنوید :

به رستم چنین گفت کای سرفراز
 همی بر گراید به سوی نشیب
 توئی پروراننده تاج و تخت
 دل چرخ در نوک شمشیر تو است
 ز تیغ تو خورشید بریان شود
 تو تا بر نهادی به مردی کلاه
 به پاسخ چنین گفت رستم به شاه
 به ایران بکینه (۲) کمر بسته‌ام
 بیابان و تاریکی و بیل و شیر
 همان تشنگی‌ها و راه دراز
 چنین رنج و سختی بسی دیده‌ام
 تو شاه نو آئینی و من رهی (۱۲)

بترسم که این دولت دیرباز (۱)
 دلم شد ز کردار آن پر نهیب
 فروغ از تو گیرد جهاندار بخت
 سپهر و زمین و زمان زیر تو است
 ز گرز تو ناهید گریان شود
 بر ایران نکرد ایچ دشمن نگاه...
 که بی تو مباد انگین و کلاه
 به آرام يك روز ننشسته‌ام
 چه جادو و چه اژدهای دلیر... (۳)
 گزیدن در رنج بر جای ناز
 که روزی ز شادی نپرسیده‌ام
 میان بسته‌ام تا چه فرمان دهی
 ناتمام

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

- ۱- در بعضی از نسخه‌ها « دیر باز » و اشتباه است و « دیرباز »، یعنی طولانی. (درخت که بیالده، گویند بیازید، و مردم که دست فرا چیزی کند گویند بیازید یعنی خویشتن را در گذاشت به درازا.... (لفت فرس اسدی) .
- ۲- متن از مهل . در نسخ دیگر : به ایران به کینه کمر بسته‌ام. (باید به نسخه‌ای اصیل‌تر رجوع کرد) .
- ۳- متن از مهل . در نسخ دیگر : چه جادو چه نر اژدهای دلیر . (متن به زبان فردوسی نزدیک‌تر است) .
- ۴- تو شاه جهان هستی و من رهی . متن از مهل انتخاب شده و مناسب‌تر می‌نماید زیرا رستم کارهای خود را در عهد کیکاوس برمی‌شمارد و اکنون آغاز عهد کیتخسرو است و کلمه « نو آیین » هم، از معنی و هم، از لفظ بیجاست.